

Expanding the Scope of Arbitration to Third Parties in Iranian Law, Imami Jurisprudence, and English Law with a Focus on Judicial Practice

1. Fardin Abdoli: PhD Student, Department of Law, Kish International Branch, Islamic Azad University, Kish, Iran
2. Behnam Habibi Dargah*: Assistant Professor, Department of Law, Karaj Branch, Islamic Azad University, Karaj, Iran. Email: Drhabibi1361@yahoo.com (Corresponding Author)
3. Mitra Zarrabi: Assistant Professor, Department of Law, Damavand Branch, Islamic Azad University, Damavand, Iran

ABSTRACT

To resolve disputes, arbitration is used as a suitable method for the litigants to reach an agreement on the disputed issue. Since arbitrations have advantages and advantages compared to examining issues in courts, it has become a widespread issue and people are becoming more familiar with this category every day. Of course, it should be noted that not all disputes can be referred to arbitration, such as criminal disputes, labor rights, bankruptcy, dissolution of marriage, legal capacity, inheritance and adoption, lineage, and customary matters. The main issue is the willingness of the parties to the dispute to go to arbitration, the absence of the obligation of arbitration to some laws and procedures of the judicial authorities, the time-consuming nature of the civil procedure in the court, the quick handling by the arbitrator, the low cost compared to the court, the confidentiality of the arbitration, the selection of the authority for the hearing (arbitrator or arbitrators)) is On the other hand, there are issues that cannot be referred to arbitration in terms of legal systems, or the legislator has established special conditions for referral to arbitration. Therefore, the freedom of will of the parties in referring to arbitration faces limitations.

Keywords: *arbitration, third parties, Iranian law, Imami jurisprudence, England.*

How to cite: Abdoli, F., Habibi Dargah, B., & Zarrabi, M. (2024). Expanding the Scope of Arbitration to Third Parties in Iranian Law, Imami Jurisprudence, and English Law with a Focus on Judicial Practice. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 6(3), 86-107.

© 2024 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 18 July 2024
Revise Date: 25 September 2024
Accept Date: 16 October 2024
Publish Date: 05 November 2024



پژوهش‌ها و تطبیق‌فقه،

حقوق و سیاست

توسعه قلمرو داوری به اشخاص ثالث در حقوق ایران، فقه امامیه و انگلستان با رویکرد بر رویه قضائی

۱. فردین عبدلی: دانشجوی دکتری، گروه حقوق، واحد بین‌المللی کیش، دانشگاه آزاد اسلامی، کیش، ایران
۲. بهنام حبیبی درگاه: استادیار گروه حقوق، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران. پست الکترونیک: Drhabibi1361@yahoo.com (نویسنده مسئول)
۳. میترا ضرابی: استادیار گروه حقوق، واحد دماوند، دانشگاه آزاد اسلامی، دماوند، ایران

چکیده

برای حل و فصل اختلافات از داوری به عنوان یک شیوه مناسب استفاده می‌شود که طرفین دعوی به یک توافق بر سر موضوع مورد اختلاف برسند. از آنجایی که داوری‌ها نسبت به بررسی موضوعات در دادگاه‌ها دارای برتری و مزایایی می‌باشد، به موضوعی فراگیر تبدیل شده است و هر روز مردم بیشتر با این مقوله آشنا می‌شوند. البته لازم به ذکر است که تمام موارد اختلاف قابلیت ارجاع به داوری را ندارند، همچون اختلافات کیفری، حقوق کار، ورشکستگی، فسخ نکاح، اهلیت، ارث و فرزندخواندگی، نسب، امور حسبی. عمده مسئله تمایل طرفین دعوا به داوری، عدم تکلیف داوری به بعضی قوانین و تشریفات مراجع قضایی، زمان بر بودن آیین دادرسی مدنی در دادگاه، رسیدگی سریع توسط داور، هزینه کم نسبت به دادگاه، محرمانه بودن داوری، انتخاب مرجع رسیدگی (داور یا داوران) می‌باشد. از سویی دیگر، موضوعاتی وجود دارد که از نظر سیستم‌های حقوقی قابل ارجاع به داوری نیستند یا قانونگذار شرایط خاصی برای ارجاع به داوری مقرر نموده است. بنابراین آزادی اراده طرفین در رجوع به داوری با محدودیت‌هایی روبروست.

واژگان کلیدی: داوری، اشخاص ثالث، حقوق ایران، فقه امامیه، انگلستان

نحوه استناددهی: عبدلی، فردین، حبیبی درگاه، بهنام، و ضرابی، میترا. (۱۴۰۳). توسعه قلمرو داوری به اشخاص ثالث در حقوق ایران، فقه امامیه و انگلستان با رویکرد بر رویه قضائی. پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست، ۶(۳)، ۸۶-۱۰۷.

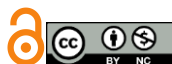
© ۱۴۰۳ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲۸ تیر ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۴ مهر ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۲۵ مهر ۱۴۰۳

تاریخ چاپ: ۱۵ آبان ۱۴۰۳



داوری به عنوان شیوه‌ای مسالمت آمیز برای حل و فصل اختلافات شناخته شده است که ریشه در توافق طرفین دارد و امروزه با توجه به مزایای بسیاری که رسیدگی داور نسبت به رسیدگی دادگاه‌های ملی دارد، روز به روز در حال گسترش است (Joneidi & Ghiathvand, 2017). داوری یک موافقتنامه و یک قرارداد است و مانند هر قراردادی می‌بایست شرایط عمومی قراردادها را یعنی قصد و رضای طرفین اهلیت طرفین مشروعیت جهت و موضوع معین را داشته باشد علاوه بر این شرایط عمومی که هر قرارداد می‌بایست داشته باشد موافقت نامه داوری دارای شرایط اختصاصی و خاص خود می‌باشد از جمله اینکه موافقت نامه می‌تواند به صورت کتبی یا شفاهی باشد اما در داوری تجاری بین المللی، موافقت نامه داوری می‌بایستی کتبی باشد و بعضی از موضوعات را نیز نمی‌توان به داوری ارجاع داد در واقع می‌توان گفت در داوری محدوده اراده طرفین برای رجوع به داوری محدود گردیده است این محدودیت که تحت عنوان داوری پذیری در حقوق داوری مطرح می‌باشد (Shahbazi & Farhangpour, 2016).

حقوق دانان، به طور سنتی و با تکیه بر اصل نسبی بودن قراردادها، اعتقاد به عدم گسترش آثار موافقت نامه داوری به اشخاص ثالث دارند. این در حالی است که در بسیاری از داوری‌های بین المللی، نظریات متنوع و گوناگونی جهت پذیرش توسعه قلمرو شخصی صلاحیت داوری به اشخاصی که موافقت نامه داوری را امضا ننموده اند، مشاهده می‌شود (Eizanlou & Mohsen, 2017).

داوری نهادی دیرپاست که ایرانیان از دیرباز مورد استفاده قرار می‌داده‌اند و به ویژه با توجه و عنایت به مقررات اسلامی، داوری و حل غیر ترافیعی اختلافات امری نیکو بین ایرانیان محسوب می‌شده است. داوری در تجارت بین المللی در دهه‌های اخیر جایگاه خاصی یافته است و تجار و دستان درکاران امر تجارت بین الملل آن را طریقه خوب و نسبتاً مطمئنی برای حل و فصل اختلافات تجاری خود یافته‌اند. از این روی امروزه شرط حل و فصل اختلافات در عموم قراردادهای تجاری یک شرط نسبتاً اصلی و ثابت است. داوری و حکمیت در جوامع نخستین و نیز در فقه اسلامی دارای سابقه طولانی می‌باشد که برخی اوصاف و شرایط آن در کلام فقها، با آنچه در داوری در قانون داوری تجاری بین المللی و تحولات آن در قوانین موضوعه به وجود آمده تفاوت دارد. حکمیت در فقه دارای اوصاف و شرایطی است که برخی از این اوصاف مورد اجماع فقها بوده، از جمله مرد بودن و عادل بودن و رعایت برخی قواعد مانند قاعده نفی سبیل و حدیث الاسلام یعلو در کلام فقها بیانگر آنست که رجوع به محاکم ظلم و جور در فقه امامیه جایز نمی‌باشد (Heydarvand, 2020).

در کشورهای توسعه یافته بحث داوری نهادینه شده، بگونه‌ای که بعنوان شغل و تخصص مورد توجه قرار گرفته است و اگر طرفین قرارداد در زمان اجرای مفاد قرارداد با مشکلی روبرو شوند قبل از هر اقدام حقوقی و مراجعه به قانون و دادگاه، اختلاف خود را به داور مرضی الطرفین یا داوری که در متن قرارداد مشخص شده، عرضه می‌نمایند و حرف و نظر داور ملاک عمل قرار می‌گیرد و محترم شمرده می‌شود. در قوانین جمهوری اسلامی ایران در مواد ۴۵۴ الی ۵۰۱ قانون آیین دادرسی مدنی باب هفتم به بحث تعیین داور پرداخته است در خصوص داور باید گفت گاهی داور، شخصیت حقیقی است؛ یعنی طرفین قرارداد فردی را بعنوان داور انتخاب و در متن قرارداد به آن اشاره می‌کنند و گاهی بصورت شخصیت حقوقی است یعنی شرکت یا مؤسسه‌ای را بعنوان داور تعیین می‌نمایند.

جایگاه گسترش قلمرو داوری به اشخاص ثالث از منظر حقوق ایران

اصول حقوقی برای برقراری نظم و رعایت عدالت در زندگی جمعی انسان قواعدی را مقرر کرده که اجرای آن توسط قدرت سیاسی تضمین می‌شود. اصل نسبی بودن رای در همه سیستم‌های حقوقی و در همه ادوار تاریخی به عنوان یک اصل حقوقی آیین دادرسی وجود داشته است. براساس اصل نسبییت اصل بر این است که تمامی آثار یک دعوی حقوقی متوجه طرفین دعواست و این موضوع علی القاعده بر ثالث تسری ندارد. اما ممکن است بطور استثنایی این قاعده رعایت نگردد.

اصل نسبی بودن رای در واقع مدلول خروج از وضعیت طبیعی نشانه رود به وضعیت مدنی و قلمر و حاکمیت قانون است. بر این مبناء یکی از مسائل مطروحه در خصوص داوری جایگاه ثالث در داوری است؛ با این حال در بسیاری از نظام‌های حقوقی قوانین حاکم به طور خاص به این موضوع اشاره نموده و در خصوص تسری داوری به ثالث دیدگاه‌های مختلفی مبنی بر تأیید و یا رد این نظریه بیان شده است در خصوص حقوق ایران رویه قضایی در این حیطه متفاوت است؛ بر اساس نظر اصلی و رایج بین دادگاه‌ها این است که مرجع اصلی حل و فصل اختلافات دادگاه و داوری استثنا است، لذا آثار توافق محدود و محصور به طرفین بوده و با توجه به استثنائی بودن حل و فصل اختلافات در داوری نمی‌توان آن را به دیگران تسری داد.

این رویه با تصویب قواعد آنسیترال راجع به شفافیت در داوریهای مبتنی بر معاهده بین دولت و سرمایه گذار تغییر نموده و اکنون در بسیاری از موارد ورود ثالث نه تنها در جلسات استماع دعوی بلکه به عنوان یکی از طرفین دعوی نیز مجاز گردید و این تغییر تأثیرات عمده‌ای بر خصایص داوری گذاشته است (Sheikh Mohammadi et al., 2023).

قواعد شفافیت به اشخاص ثالث اجازه ارائه مطالب مفید و مرتبط با اختلاف بدون اینکه عامل تأخیر در فرآیند داوری مداخله یا افزایش هزینه‌ها شود را داده است مداخله ثالث در یک حالت زمانی است که شخصی غیر از طرفین اختلاف که عضو معاهده هم نیست، با تقدیم لایحه، مطالبی را به دیوان داوری عرضه میدارد و یا در حالتی است که شخصی که خود عضو معاهده بوده و طرف اختلاف نیست لایحه‌ای را تقدیم می‌کند (Rezaei, 2018).

نهاد مشابه و معادل داوری در حقوق خصوصی با حقوق کیفری، در نظام حقوق کیفری ایران

بند اول: میانجی‌گری

از حیث تاریخی شیوه‌های حل و فصل اختلافات جایگزین - که بعدها از آن تحت عنوان‌ای دی آر یاد شد - قبل از قضایی به وجود آمده اند در جوامع اولیه به منظور حل و فصل اختلافات از سه روش داوری میانجی‌گری و مذاکره بهره گرفته میشد. در هر کدام از فرهنگها و کشورها شیوه‌های خاصی از حل و فصل اختلافات مورد توجه واقع میشدند، با این وجود یک مفهوم جدید از دی آر تنها در قرن بیستم در آمریکا ایجاد شد. ای دی آر روش ساده‌ای می‌باشد که صرفه جویی در زمان و هزینه را در پی دارد و به گروه‌ها این امکان را می‌دهد تا از تبلیغات و طراحی به سوی یافتن مطلوب‌ترین تصمیم قابل قبول برای طرفین سوق پیدا کند (Riskin & Westbrook, 1997). روش میانجی‌گری سالیان سال به مثابه یکی از شیوه‌های ای دی آر در کشورهای مختلفی نظیر آرژانتین، بریتانیا، چین، ایالات متحده، ایران، استرالیا نیوزیلند و سایر کشورها به طور موفقیت آمیزی مورد استفاده قرار گرفته است (Roberts & Palmer, 2005).

هدف فرآیند میانجی‌گری در همه جا یکی می‌باشد و آن عبارتست از توجه به مسائل قربانیان، بزه مسؤولیت پذیر نمودن مجرمین و عنایت به نقش اساسی جامعه در خصوص اختلاف. در برخی جوامع نظیر، ایران همیشه میانجی‌ها شامل اشخاصی هستند که خارج از نظام قضایی

می‌باشند، لیکن در بعضی جوامع دیگر مثلاً ترکیه نیز امکان دارد افسران پلیس یا قضات نقش میانجی‌گری را عهده دار شوند ولی اغلب در هر کجا که روش میانجی‌گری به مثابه یکی از شیوه‌های حل و فصل اختلاف به کار برده می‌شود.

میانجی‌گری کیفری به مثابه یک نهاد غیررسمی در حوزه عدالت، ترمیمی با نهادهای شبیه به خود که در این عرصه درصدد دستیابی به عدالت، هستند قابل مقایسه اند به شرح ذیل به بررسی نهادهای مشابه از قبیل داوری خواهیم پرداخت. از طرفی میانجی‌گری به شیوه‌های اطلاق می‌شود که طرفین دعوی با توسل بدان و به کمک شخص ثالث درصدد دستیابی به توافقی مشترک می‌باشد شایان توجه است که میانجی‌گر برعکس داور اقدام به صدور حکم نمی‌کند و همینطور رأی وی برای طرفین الزام آور نخواهد بود. شخص میانجی در فرآیند میانجی‌گری به طرفین دعوی کمک می‌کند تا به وسیله مذاکره و گفتگو و بررسی راهکارهای گوناگون اختلاف حادث شده را به طور مسالمت آمیز و مبتنی بر توافق فیصله دهند؛ فرصتی که اغلب هیچگاه در داوری یا در محکمه به دست نمی‌آید.

روش میانجی‌گری امکان دارد که در دعاوی حقوقی اختلافات کیفری مورد استفاده قرار گیرد. همچنین میانجی‌گری براساس چگونگی ارجاع اختلاف، به دو دسته میانجی‌گری قضایی و غیر قضایی قابل تقسیم است. در میانجی‌گری غیر قضایی اغلب طرفین توافق می‌کنند که اختلافاتشان را با استفاده از روش میانجی‌گری و در خارج از محکمه حل و فصل، کنند ولی میانجی‌گری قضایی به مفهوم آنست که ارجاع موضوع به میانجی‌گری در نتیجه توافق طرفین یا به ابتکار شخص قاضی و یا در برخی موارد خاص براساس قانون به وسیله محکمه انجام می‌شود. در چنین شرایطی نیز رسیدگی به اختلاف در محکمه تا معلوم شدن نتیجه میانجی‌گری به تأخیر می‌افتد (Darvishi Hoveyda, 2009). وجوه تشابه بسیاری میان میانجی‌گری و داوری ملاحظه می‌گردد؛ در هر دوی آنها حل و فصل اختلافات در خارج از محیط محکمه صورت می‌گیرد فرد یا افراد بیطرف در جریان حل اختلاف حضور دارند اختلافات به طور غیرعلنی و خصوصی خاتمه پیدا می‌کنند نقش و اراده طرفین دعوی در فرآیند حل اختلاف چشم گیر می‌باشد.

لیکن با این وجود تمایزات عمده‌ای هم میان داوری و میانجی‌گری وجود دارد در رابطه با داوری که به متغیر مدنی نزدیک‌تر می‌باشد با دخالت داور به همان صورت که قاضی در رسیدگی مدنی اقدام مینماید اختلاف حادث شده حل و فصل می‌گردد با این تمایز که داور مقید به اعمال قواعد حقوقی نمیشد. بالعکس، میانجی غالباً طرفین را در جستجوی راهکاری دخالت می‌دهد که برنده و بازنده‌های وجود نداشته باشد به عبارتی راهکاری که هرکدام از طرفین با گذشتن از بخشی از حقوق، خویش، جهت حفظ آرامش و توازن اجتماعی در آن مشارکت می‌کنند، حتی شخص میانجی‌گر یا سازش دهنده می‌تواند خودش هم در حصول راهکار اقداماتی صورت دهد همینطور سازوکار داوری منحصر به حقوق کسب و کار مربوط می‌گردد و در برخی موارد استثنایی پرهیز از تمسک به حقوق کیفری را امکان پذیر می‌کند. این مسأله در سطحی گسترده‌تر برای کلیه روشهای غیر قضایی حل اختلافات نیز صدق می‌کند.

داوری مثل روش قضایی به شکل توافقی جریان پیدا می‌کند و حکم داور ذیحق را مشخص می‌کند و مثل حکم قاضی الزام آور می‌باشد این در حالیست که روش میانجی‌گری روشی غیر توافقی بوده و فصل منازعات در محیطی دوستانه انجام می‌شود شخص میانجی نمی‌تواند راهکاری را به هیچ کدام از طرفین تحمیل کند و اظهار نظر از سوی وی نیز الزام آور نخواهد بود. میانجی‌گری به تدریج از مرزهای حقوق خصوصی عبور کرده و به قلمرو حقوق کیفری ورود پیدا کرده است. لیکن شایان توجه است که برخلاف داوری و میانجی‌گری در امور حقوقی طرفین اختلاف در امور کیفری قادر به توافق مبنی بر حل هرگونه جرم و اختلافی در فرآیند میانجی‌گری نیستند، بلکه اغلب مقنن، کیفری

امکان ارجاع جرائم ویژه‌ای را با عنایت به نوع بزه ارتكابی و یا شخصیت مرتكب آن، برای میانجی‌گری در نظر گرفته است و طرفین می‌توانند تنها در خصوص این موارد و در صورت تشخیص مقام قضایی به میانجی‌گری مراجعه کنند.

نحوه نظارت موضوعی بر آرای داوری در حقوق انگلیس

در انگلستان تصمیم پرونده بالرس مبنی بر اینکه داوران در مورد وقایع صاحب نظرند^۱ مکرراً به عنوان قاعده‌ای جهت منع نظارت موضوعی مورد استناد بوده (Leabeater et al., 2014). اصل «خودمختاری شخصی» مبنای اصلی آن محسوب گشته است (Merkin, 2014). با این وجود، قاعده موصوف اغلب به صراحت در متن قوانین و حتی قواعد بین‌المللی، ذکر نشده (Dammann, 2008) و مبتنی بر استنباط است؛ به عنوان نمونه ماده (f)(۲) ۳۴ (با تصریح به اختیارات داوران در خصوص ادله و ماده ۶۹ قانون داوری انگلستان مبنی بر پژوهشخواهی از امر، حکمی بر مبنای یافته‌های موضوعی داور، موید این قاعده تلقی شده بعلاوه قانون ۱۹۹۶ نه تنها تصریحی به امکان نظارت موضوعی ندارد بلکه سیاست حداقل مداخله قضائی نهفته در قسمت (c) ۱ قانون مزبور نیز مقتضی همین تعبیر است (Merkin, 2014). در قواعد داوری ایران نیز لحن قانون در کنار تحلیل قصد طرفین از مراجعه به داور و مزایای عملی سرعت در حل اختلافات صرف جوئی در هزینه‌ها و اصل عدم عودت صلاحیت دادگاه مقتضی پذیرش اصل مزبور است (Karimi & Parto, 2018) استنباطی که از مقایسه جهات نقض رای داوران و موارد تجدیدنظر خواهی از آرای محاکم نیز قابل درک است؛ کما اینکه ماده ۳۴۸ ق.آ.د.م عدم توجه به «مستندات» و دلایل ابرازی را در کنار موازین شرعی و یا مقررات قانونی، از جهات نقض رای دادگاه بدوی دانسته که حکایت از بازبینی کامل موضوعی و حکمی و اثر انتقالی «تجدید نظرخواهی دارد (Shams, 2002) اما ماده ۴۸۹ ق.آ.د.م نظارت بر آرای داوری را به نظارتی قانونی و شکلی محدود کرده و بازرسی مبنای رای را در نظر نداشته است (Khodabakhshi, 2018).

اشتراکات تعمیم قلمرو موافقت نامه داوری به شخص ثالث با اصول حقوقی

بند اول: دیدگاه‌های مربوط به تعمیم موافقت نامه داوری به شخص ثالث

در بیان مبنای باید به دلایلی که موافقین و مخالفین بیان می‌کنند توجه کرد که در ادامه بیان می‌گردد.

الف: دیدگاه مخالفین تعمیم موافقت نامه

از مهمترین دلایلی که مخالفین تعمیم بیان میدارند، مخالفت این مسئله با اصل نسبی بودن قراردادهاست؛ این اصل یکی از اصول حاکم بر عقود است که در نظامهای حقوقی از جمله حقوق ما و نیز در حقوق کامن لا و نظام حقوق مدون پذیرفته شده است. منظور از این اصل آن است که قرارداد فقط نسبت به طرفین آن و قائم مقام قانونی ایشان دارای اثر است، در نتیجه فقط طرفین قرارداد و قائم مقام قانونی ایشان از آن منتفع می‌گردند و تنها آنان می‌توانند درباره آن عقد به عنوان ذی نفع در دادگاه طرح دعوی نمایند همچنین هیچکس خارج از عقد، مسئولیت و تعهدی نسبت به اجرای آن نخواهد داشت این اصل در حقوق ما در ماده ۱۹۶ قانون مدنی آمده است و با بیان این مطلب که معامله برای شخص معامله کننده است، آن را مورد پذیرش قرار داده است (Iranshahi, 2013).

بنا به نظریه مخالفین (Mraz, 2009) تعمیم موافقت نامه داوری به شخص ثالث برخلاف اصل نسبی بودن است و در نتیجه چنین عملی، ثالث متعهد و ملتزم به امری می‌گردد که طرف آن نبوده است. نگارنده معتقد است، با وجود صحت نسبی این استدلال، نمی‌توان با این قطعیت آن را پذیرفت. در واقع، اصل نسبی بودن قراردادها زمانی نقض می‌گردد که قرارداد دامنگیر شخصی شود که هیچ نقشی در شکل‌گیری آن

¹ "The arbitrators are the masters of the facts.p324

نداشته است؛ اما در مورد تعمیم موافقت نامه داوری به ثالث در غالب موارد یا اراده ضمنی شخص ثالث از اعمال و رفتار وی احراز میگردد و یا قانون چنین امری را تجویز می‌کند. لذا مورد اول اصولاً مخالفی با اصل نسبی بودن قرارداد ندارد و مورد دوم نیز استثنائی قانونی بر این اصل است. از دیگر دلایلی که مخالفین بیان می‌کنند آن است که شخص با ورود به داوری از حق خود در توسل به قاضی حقیقی تعقیب از طریق دادگاه اعراض می‌کند (Iranshahi, 2013).

ب: دیدگاه موافقین تعمیم موافقت نامه

بنا به نظریه موافقین، در مواردی که شخص ثالث نقش فعال و اساسی در مذاکره یا اجرای قرارداد اصلی داشته است به گونه‌ای که این امر را بتوان قرینه‌ای بر آگاهی وی از موافقت نامه داوری محسوب کرد تعمیم موافقت نامه داوری به وی با اصول حقوقی منافاتی ندارد. ایشان معتقدند با توجه به تبدیل داوری به روش عادی حل اختلافات تجاری؛ منصفانه بودن جریان رسیدگی و به ویژه نیاز به اجتناب از رسیدگیهای موازی مستلزم این است که تعمیم داوری به طور آزاد و به راحتی اجازه داده شود (Tang, 2003)؛ از جمله موافقین می‌توان به کشور فرانسه اشاره کرد؛ این نظام به دلیل داشتن مقررات شکلی منعطف در خصوص چگونگی شکل و انعقاد قرارداد داوری تعمیم آن را قابل پذیرش می‌دانند (Iranshahi, 2013). طرفداران این دیدگاه به لیبرالها معروف اند. اینان تنها در صورتی تعمیم موافقت نامه داوری به ثالث را تجویز می‌کنند که رضایت شخص ثالث (غیر امضا کننده به داوری به گونه‌ای محرز است (Born, 2009).

بند دوم: تعمیم موافقت نامه داوری در حقوق ایران به شخص ثالث

تعمیم موافقت نامه داوری در حقوق ایران دارای مبانی و نیز محدودیتهایی است. برای مثال اصل نسبی بودن قراردادها در حقوق ایران اصلی پذیرفته شده است که تعمیم را محدود می‌کند؛ یعنی موافقت نامه داوری فقط طرفین یا اطراف خود را ملزم و متعهد می‌کند؛ اما در حقوق ما نیز در صورتی که بتوان ثالث را به صورت مؤثری دخیل در داوری دانست موافقت نامه مزبور قابل تسری به وی، است بخصوص آنکه در موارد اختلاف، اراده باطنی مقدم بر اراده ظاهری است و چنانچه ثالث در واقع دخیل در موافقت نامه باشد، به گونه‌ای که بتوان رضایت وی را بر اساس قرائن و امارات موجود، استنباط نمود، وی مشمول موافقت نامه خواهد گردید ولو آنکه آن را امضا ننموده باشد؛ بنابراین در این مورد بایستی رفتار بینابین در پیش گرفت و مسئله را بر اساس آنچه موجود است بررسی نمود تا هدف نهایی قواعد حقوقی که اجرای عدالت و انصاف است، محقق گردد.

در خصوص تعمیم داوری رویکرد حقوق ایران را باید از مجموع قوانین و مقررات و بخصوص قانون داوری تجاری استفاده نمود در ماده ۲۶ قانون مزبور مسئله ورود شخص ثالث بیان شده است؛ این ماده چنین مقرر میدارد که هرگاه شخص ثالثی در موضوع داوری برای خود حقی مستقل یا تبعی قائل باشد می‌تواند تا ختم رسیدگی، وارد در داوری شود، مشروط بر آنکه موافقت نامه آیین داوری و داور را بپذیرد. همچنین ورود وی به داوری نباید مورد اعتراض طرفین واقع شود. با لحاظ آنچه در خصوص تعمیم موافقت نامه در رویه بین المللی و سایر کشورها وجود دارد و با توجه به ماده مزبور، این نتیجه حاصل میگردد که تعمیم موافقت نامه داوری در حقوق ایران بر آنچه رواج دارد کاملاً منطبق نیست. موارد ماده ۲۶ قانون داوری تجاری در خصوص ورود شخص ثالث مقرر شده است و شرایطی را بیان می‌کند؛ شخص ثالث در صورت تمایل میبایست تا اعلام ختم رسیدگی وارد در داوری شود که در این صورت باید موافقت نامه و آیین داوری و همچنین داور را بپذیرد بعلاوه ورود او به داوری نباید مورد اعتراض اطراف قرارداد باشد؛ بنابراین در صورت ورود ثالث به داوری، موافقت نامه به وی تعمیم داده می‌شود و دعوای او بر اساس سندی رسیدگی می‌شود که نسبت به آن ثالث محسوب می‌گردد، زیرا نه در انعقاد آن دخیل بوده و نه حتی

در انتخاب داور و آیین رسیدگی؛ اما باید گفت تعمیم در این حالت با آنچه به عنوان تعمیم مصطلح رایج است، تفاوت دارد؛ در رویه معمول، موافقت نامه داوری به شخص ثالث داده تعمیم می‌شود و وی ناخواسته وارد داوری شده و ملزم به تبعیت از آن است در حالی که در قانون ما، ثالث در مورد اینکه داوری را بپذیرد یا آنکه بخواهد دعوای او بر اساس مقررات موجود رسیدگی شود، مختار است (Sarbazian & Ranjbari, 2016).

بند سوم: آثار تعمیم موافقت نامه داوری به شخص ثالث

تعمیم و تسری موافقت نامه داوری به شخص ثالث، دارای آثاری است که بر داوری و اجرای رأی حاصل از آن تأثیر گذار است این آثار که هم در رویه داخل و هم رویه بین المللی اثر گذار است برخی مثبتاند از جمله حمایت از طرف با حسن نیت و برخی دیگر دارای تأثیراتی منفی اند همانند مشکلات مربوط به شناسایی و اجرای رأی داوری این موارد بررسی می‌گردد.

گسترش قلمرو داوری به اشخاص ثالث از منظر فقه امامیه

دامنه کاربرد قاضی تحکیم تا کجاست، آیا صرفا در دعوای حقوقی کاربرد دارد و یا در مورد دعوای کیفری نیز می‌توان آن را به کار گرفت؟ از سوی دیگر، آیا قلمرو آن صرفا در حق الناس یا حقوق خصوصی است و یا در حق الله یا حقوق عمومی نیز کاربرد دارد؟ برابر ماده (۶) قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب که بصورت عام نگارش شده، قضات تحکیم می‌توانند هم در دعوای حقوقی و هم دعوای کیفری قضاوت کنند.

از دیدگاه فقه نیز اطلاق دلیل مشروعیت قاضی تحکیم اقتضاء می‌کند که وی بتواند هم در دعوای حقوقی و هم دعوای کیفری قضاوت کند. در این باره می‌توان به روایت ابی خدیجه از امام صادق (ع) اشاره کرد: «ایاکم ان یحاکم بعضکم بعضا الی اهل الجور ولکن انظروا الی رجل منکم یعلم شیئا من قضایانا فاجعلوه بینکم، فانی جعلته قاضیا فتحاکموا الیه.» «مبادا هر یک از شما دیگری را نزد اهل جور به محاکمه بکشاند، بلکه در بین خود نگاه کنید و شخصی را که چیزی از احکام می‌داند میان خود قرار دهید، به درستی که من او را میان شما قاضی قرار دادم، پس مرافعه خود در نزد وی برید.» مرحوم فاضل هندی در مورد بحث می‌فرماید: «و حکمه لازم نافذ فی کل الاحکام فی حقوق الناس و حقوق الله حتی العقوبات للعمومات.» حکم قاضی تحکیم در همه احکام اعم از حقوق الناس و حقوق الله حتی در مجازات‌ها به دلیل عام بودن دلیل مشروعیت، نافذ و لازم است.

به عقیده برخی دیگر، قلمرو قضاوت قاضی تحکیم محدود به حقوق خصوصی یا حق الناس است و دامنه قضاوت وی حقوق عمومی با حق الله را در بر نمی‌گیرد، زیرا قاضی تحکیم در فرض رضایت طرفین دعوا مشروعیت دارد و فلسفه تعیین آن در قانون ساده بودن و سرعت در امر رسیدگی است از این رو نمی‌توان آن را به حقوق عمومی با حق الله توسعه داد چرا که در چنین مواردی شاکی یا مدعی خصوصی وجود ندارد و حکومت مستقیما وارد عمل شده و به مساله رسیدگی می‌نماید لذا تراضی طرفین دعوا بی معناست و قاضی تحکیم مفهومی ندارد. و بدین لحاظ مرحوم شهید ثانی می‌فرماید: «نعم یختص بحق الأدمی حیث انه متوقف علی نصب المتخصصین فلا یحکم فی حقوق الله اذ لیس لها خصم معین.»

«بله قاضی تحکیم ویژه حق الناس است زیرا مشروعیت آن بر تراضی طرفین دعوا توقف دارد. بنابر این در حقوق الله نمی‌تواند قضاوت کند زیرا در این موارد شاکی خصوصی وجود ندارد. صاحب جواهر و فاضل هندی گفته اند که شیخ طوسی در کتاب «نهایه» و «اقتصاد» همین عقیده را دارد. به عبارت دیگر در حقوق عمومی یا حق الله اساسا تراضی نقشی ندارد و غالبا مرتکب جرم در صدد فرار از قانون و مجازات

است، لذا نمی‌توان رسیدگی را به رضایت مرتکب واگذار کرد. جای بسی تعجب است که چگونه مرحوم فاضل هندی در عبارت یادشده عقیده دارند که قاضی تحکیم حق قضاوت در حق الله را نیز دارد. تمسک ایشان به عمومات ادله مشروعیت قاضی تحکیم، کارساز نیست، زیرا همانگونه که گفته شد اساس قاضی تحکیم بر تراضی است. بنابر این نسبت به حقوق عمومی یا حق الله اساسا اطلاق یا عمومی وجود ندارد (Sarbazian & Ranjbari, 2016).

ماده ۶ قانون آ.د.م مقرر می‌دارد: «طرفین دعوا در صورت توافق می‌توانند برای احقاق حق و فصل خصومت به قاضی تحکیم مراجعه نمایند.» **طرفین دعوا:** قدر مسلم در هر دعوی خصوصی دو طرف وجود دارد که در دعاوی حقوقی یکی را خواهان و دیگری را خوانده می‌نامند. ذکر کلمه «طرفین دعوا» بیانگر این نکته است که قاضی تحکیم در امور حسبیه راه ندارد چرا که واژه تحکیم به معنای حکم قرار دادن است و طبیعی است آن در موردی خواهد بود که دو نفر بر سر امری اختلاف کرده اند و حال آنکه در امور حسبیه اختلاف و دعوی وجود ندارد. **دعوا:** در قانون برای دعوا تعریفی نیامده ولی برخی دعوا را عملی دانسته که برای تثبیت حقی صورت می‌گیرد. بنابر این اولاً، بایستی حقی وجود داشته باشد، هر چند به صورت ادعایی. ثانیاً: مورد تجاوز یا انکار قرار گیرد. ثالثاً، صاحب حق در صدد احیای آن برآید و از مراجع قانونی استمداد کند. تحکیم به عنوان یک نهاد قضایی مطرح شده است.

در صورت توافق: قید یادشده بیانگر این نکته است که طرفین درباره قاضی تحکیم بایستی تراضی داشته باشند و بدون آن تحکیم معنا ندارد. پرسش این است که این توافق نسبت به اصل تحکیم است و شخص قاضی را دستگاه قضایی تعیین می‌کند و یا اینکه شخص قاضی نیز بایستی مورد توافق طرفین قرار گیرد؟ ماده یادشده متعرض آن نیست و فقط به طور مطلق بیان داشته که طرفین در صورت توافق می‌توانند به قاضی تحکیم مراجعه کنند. به نظر می‌رسد می‌بایست قانونگذار تکلیف را روشن کند. با توجه به فلسفه وجودی قاضی تحکیم که بر پایه تراضی و مصالح است، شخص قاضی نیز بایستی مورد توافق قرار گیرد.

مطلب دیگر اینکه قید «در صورت توافق بیانگر این نکته است که قاضی تحکیم در دعاوی عمومی راه ندارد، زیرا در دعاوی عمومی توافق مفهومی ندارد، چرا که در صورت وقوع جرمی، دادستان به عنوان نماینده جامعه مکلف به پی گیری آن است و در این مورد جایی برای رضایت و موافقت متهم که همان مدعی علیه است، وجود ندارد. پرسش دیگر این است که قید «در صورت توافق» بیانگر چیست؟ آیا قید یادشده دلالت می‌کند بر اینکه طرفین دعوا در صورت توافق نسبت به قاضی تحکیم، قراردادی را منعقد ساخته اند که بایستی در چارچوب مقررات قراردادها گنجانده شود و در این صورت مشمول ماده ۱۰ قانون مدنی خواهد بود که می‌گوید: «قراردادهای خصوصی نسبت به کسانی که آن را منعقد نموده اند در صورتی که مخالف صریح قانون نباشد نافذ است.»

به عبارت دیگر پرسش اساسی این است که ماهیت این توافق چیست؟ آیا همانند داوری یک قرارداد خصوصی است که با توجه به ماده (۱۰) قانون مدنی نسبت به طرفین لازم الاجرا است و پس از توافق، طرفین حق فسخ و نقض آن را ندارند مگر با توافق یکدیگر، یا اینکه صرفاً یک قرارداد جایز و بنابر مصالح است که برای هر یک حق نقض آن وجود دارد؟ ممکن است در پاسخ گفته شود از متن ماده یادشده بدست می‌آید که هر یک از دو طرف پس از توافق، حق نقض قرارداد را دارند، زیرا ماده فوق مقرر داشته که در صورت توافق می‌توانند... و مفهوم «می‌توانند» این است که امکان مخالفت برای هر یک وجود دارد.

دستگاه قضایی در دعاوی بایستی کشف حقیقت و احقاق حقوق باشد نه صرفاً فصل خصومت و در این مورد تفاوتی میان دعاوی حقوقی و کیفری وجود ندارد. بله در دعاوی کیفری کشف حقیقت یک مساله اساسی و محوری است و نمی‌توان از آن چشم پوشی کرد ولی در دعاوی

حقوقی چنانچه حقیقت کشف نشد بایستی به گونه‌ای منازعه را پایان داد. و بدان جهت است که فقهاء در تعریف «قضاء» گاهی با فصل خصومت و در برخی موارد به احقاق حق اشاره کرده اند و تفاوتی بین دعاوی حقوقی و کیفری نگذاشته اند. شاید برای تفاوت گذاشتن بین احقاق حق و فصل خصومت بتوان چنین گفت که هر احقاق حقی فصل خصومت است ولی هر فصل خصومتی احقاق حق نیست. بنابر این احقاق حق، خاص است و در درجه نخست بایستی هم در دعاوی کیفری و هم مدنی مد نظر قرار گیرد (Sarbazian & Ranjbari, 2016). صلاحیت قاضی تحکیم موضوعی است که درباره آن فقها اختلاف نظر دارند. به طور کلی در خصوص اینکه چه موضوعاتی قابل ارجاع به قاضی تحکیم است و چه موضوعاتی در بل ارجاع به قاضی تحکیم است و چه گستره صلاحیت قاضی تحکیم جای نمی‌گیرد چهار نظر وجود دارد. طبق نظر اول قاضی تحکیم نیز همانند قاضی همانند قاضی منصوب، مبسوط الید است و می‌تواند در تمامی موضوعات اعم از حق الله و حق الناس صلاحیت رسیدگی داشته باشد. محقق حلی در خصوص جواز قاضی تحکیم بیان داشته است که «الجواز کل الاحکام». بنابر آن صلاحیت قاضی تحکیم در تمامی احکام جاری است. شهید اول و فاضل هندی نیز بر این عقیده اند بنابر قول فاضل هندی (ره) حکم قاضی تحکیم در تمامی احکام اعم از حقوق الناس و حقوق الله حتی عقوباتها لازم و نافذ است و دلیل آن عمومات ادله می‌باشد. «طبق نظر دوم، قاضی تحکیم همانند قاضی منصوب حکمش در تمامی احکام صحیح است، با این تفاوت که فقط در چهار مورد مجاز به صدور حکم نیست. این چهار مورد شامل نکاح، قذف، لعان و قصاص است چنانکه گفته اند این قول مختار برخی از شافعیه، حنابله، زیدیه است؛ با این دلیل که این احکام بر سایر احکام برتری دارند و در مورد آنها سختگیری شده است، پس به جز امام و نایب ایشان کس دیگری نمی‌تواند متولی صدور حکم شود (Amandad & Asadi Kouh Bad Hormoz, 2015)؛ شیخ طوسی در مخالفت با این نظر به نقل از برخی فقها بیان می‌دارد: «گروهی گفته اند که حکم قاضی تحکیم در تمامی احکام صحیح است، زیرا هر کس حق قضاوت در غیر از چهار مورد داشته باشد در آن چهار مورد نیز مجاز است و ن و عموم اخبار نیز مقتضی این مسئله است»، شهید اول نیز در مخالفت با نظر دوم بیان داشته است که طرفین دعوا که به حکم قاضی تحکیم تراضی نموده اند، ملزم به پذیرش حکمش هستند حتی در عقوبات... و حکم وی از متراضیین تجاوز نمیکند پس دیه بر عهده عاقله ثابت نمی‌شود و از تحکیم، نکاح و قصاص و لعان و قذف استثنا نشده است زیرا در این خصوص مخصصی وجود ندارد (Khajeh-Saravi & Jafaripour Kaluri, 2014).

نظر سوم با تفکیک میان حق الناس و حق الله بر این پایه است که حکم قاضی تحکیم در حقوق الناس جایز است و در حقوق الله جایز نیست. از میان فقها شهید ثانی بر این است که عقیده است و بیان داشته است که تحکیم به حق الناس اختصاص دارد، چراکه آن متوقف بر نصب- تراضی طرفین دعواست پس نمی‌تواند در حقوق الله حکم نماید؛ زیرا برای آن حق الله خصم معینی وجود ندارد» (Khajeh-Saravi & Jafaripour Kaluri, 2014)؛ از همین رو، شهید ثانی می‌فرماید: «یختص بحق الأدمی حیث إنه متوقف علی نصب المتخاصمین، فلا یحکم فی حقوق الله تعالی، إذ لیس لها خصم معین. و یختص حکمه بمن رضی به، فلا یضرب دیه القتل خطأ علی العاقله إذا لم یرضوا بحکمه، و لا یکفی رضا القاتل»^۱. نظر چهارم که تخصیص یافته نظر سوم است حکم قاضی تحکیم را در حق الناس و صرفاً در مسائل مالی و احوال شخصیه جایز می‌داند (Mousavi Ardabili, 2002)؛ به زعم برخی نویسندگان از میان این نظرها، نظر شهید ثانی صحیح‌تر است؛ با این توضیح که با توجه به تعریف فقها از قضاوت انتخابی به نظر می‌رسد چون ادله مشروعیت قضاوت تحکیمی عام است، از این رو قاضی تحکیم صلاحیت عام دارد، منتها با توجه به تعریف چون چنین قضاوتی نیاز به دو طرف دارد و حق الله محض یک طرف بیشتر

^۱ الشهید الثانی (۱۴۱۳ق). مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه. ص ۳۳۳.

وجود ندارد و امکان تراضی بر سر یک قاضی انتخابی متصور نیست پس نظریه شهید ثانی صحیح تر است که جز حق الله در سایر موارد قاضی انتخابی صلاحیت دارد. بنابراین حکم قاضی تحکیم در حق الله محض مانند حد زنا و ارتداد و در آنچه محل اجتماع حق الله و حق الناس است، مانند قذف؛ همچنین در برخی حق الناس ها که اهمیت زیادی دارند و نیازمند تحقیق است، مانند قصاص، جهت رعایت احتیاط، جایز نیست. به همین دلیل در ماده ۴۹۶ ق.آ.د.م نیز امور جزایی و دعاوی راجع به اصل نکاح و طلاق و نسب استثنا گردیده اند و تحکیم در آنها جایز نیست (Houshmand Firouzabadi & Batahayi, 2017).

داوری ناپذیری در نظام حقوقی ایران از منظر رویه قضایی

بند اول: داوری ناپذیری نسبی

در مواردی مشاهده می شود که مقنن ارجاع برخی موضوعات به داوری را محدود نموده اما این محدودیت تنها به لحاظ نفس مرادوات و معاملات نیست، بلکه دلیل صدور این دستور، قانونی ارتباطی است که قرارداد با مصالح عمومی پیدا می کند؛ به عبارت بهتر بر خلاف ممنوعیت هایی که در بخش دوم آمده است، عدم قابلیت داوری در خصوص این قبیل موضوعات ارتباطی به نفس موضوع ندارد بلکه نظر به مصالح عموم و حاکمیت دارد (Fouchard et al., 1990):

می توان گفت رابطه منطقی این نوع از ممنوعیت نسبت به موضوع داوری عموم و خصوص من وجه است.

نسبی بودن این ممنوعیت به دلیل محدودیتی است که مقنن وضع نموده و طرف دولتی برای بهره مندی از مزایای داوری موظف به طی مراحل است که در صورت عدم تحقق آن مراحل، موضوع اختلاف قابلیت ارجاع به داوری را ندارد؛ بنابراین در واقع داوری پذیری این قبیل موضوعات مشروط است و کاملاً ممنوع نیست.

به عنوان نمونه در یکی از آرای صادره به تاریخ ۲۶ ژوئن ۱۹۸۹ که خواهان دعوی شرکت ملی نفت ایران بود دیوان داوری ادعای خوانده مبنی بر الزام شرکت مزبور برای طرح دعوی را، رد کرد و اعلام داشت که شرکت ملی نفت ایران برای ارجاع دعوی به داوری نیازی به موافقت خاص یا کسب مجوز نداشته است گات ایل که خوانده دعوی داوری بود، اقدام به اعتراض به رأی در دادگاه فرانسه نمود گات ایل بر این اعتقاد بود که چون شرکت ملی نفت ایران مطابق اصل ۱۳۹ قانون اساسی درخواست تصویب قرارداد را از مجلس شورای اسلامی ننموده، قرارداد ب قرارداد از داوری فاقد اعتبار است دادگاه استیناف فرانسه زیر بار این استدلال نرفت و رأی داوری را تأیید کرد و اعلام داشت: « با توجه به اینکه دعوی حاضر مربوط به نوعی از قراردادهای بین المللی است که در اثر نیاز در شرایطی منطبق با عرف تجارت بین المللی منعقد شده و قرارداد داوری منطبق با نظم عمومی بین المللی است این نظم شرکت ملی نفت ایران را مجاز نمی شمارد که پس از توافق طرفین بر ارجاع به داوری در جهت فرار از انجام تعهدات به شرایط محدود کننده حقوق ملی خود استناد کند همچنین گاتایل نیز نمی تواند اعتراض به صلاحیت و اختیارات شرکت ملی نفت ایران را مستند به قوانین داخلی ایران بنماید؛ زیرا نظم عمومی بین المللی اهمیتی برای شرایط تعیین شده در حقوق داخلی ایران در این زمینه قائل نیست.» (Joneidi, 1997).

اگرچه بدیهی است در صورت اعتراض به رأی داوری بین المللی، یا درخواست اجرای رأی در ایران دادگاه ایرانی در چارچوب نظام حقوق موضوعه ایران عمل مینماید و عدم رعایت اصل ۱۳۹ قانون اساسی می تواند مستمسکی برای دادگاه ایرانی باشد تا از شناسایی و اجرای رأی خودداری نماید (Shiravi, 2014). هنگام تصویب کنوانسیون نیویورک در مجلس شورای اسلامی به دلیل ایراد شورای نگهبان یک تبصره به ماده واحده قانون الحاق دولت ایران به کنوانسیون شناسایی و اجرای آرای داوری خارجی اضافه گردید که مقرر می دارد: «رعایت اصل

۱۳۹ قانون اساسی در خصوص ارجاع به داوری الزامی است» (Shiravi, 2014). لذا نحوه قانونگذاری نیز مؤید تفسیری است که چنین آرای را در ایران غیرقابل اجرا میدانند. از جمله آرای که در خصوص موضوع صادر گردیده و منجر به ابطال رأی داوری شده است، می‌توان به دادنامه‌ای که از شعبه ۲۷ دادگاه عمومی حقوقی تهران صادر شده و به تأیید دادگاه تجدیدنظر استان نیز رسیده اشاره نمود در رأی پرونده شرکت الف علیه شرکت ب این چنین آمده است به لحاظ این که در قرارداد داوری تجاری بین المللی رعایت اصل ۱۳۹ قانون اساسی نشده و محدودیت مندرج در این اصل مبتنی بر عدم قابلیت ارجاع دعاوی مربوط به اموال عمومی و دولتی بدون رعایت تشریفات قانونی است و شرکت خواهان یک شرکت دولتی بوده و با وصف این که قانون حاکم بر قرارداد داوری قانون تجاری بین المللی مصوب ۷۶ بوده است در نتیجه دادگاه به استناد بند ب ماده ۳۳ و بند یک ماده ۳۴ قانون داوری تجاری بین المللی حکم بر بطلان رأی داوری مورد اعتراض صادر می‌نماید.^۱

بند دوم: داوری ناپذیری مطلق

در بخش قبل ارجاع به داوری به طور کل ممنوع نشده است بلکه قانونگذار ارجاع این قبیل موضوعات به داوری را مشروط به رعایت شرایطی نموده است ولی در موارد دیگری مقنن اختلافاتی را به دلیل نفس و مبنای اختلاف از ارجاع به داوری ممنوع یا به داوریه‌های اجباری محول نموده است. مسلماً داوریه‌های اجباری را که زیر نظر دولت‌ها یا مراجع خاصی انجام می‌شود نمی‌توان به معنای واقعی داوری مخلوق اراده طرفین دانست؛ زیرا در این موارد نیز متداعیین اختیار حل و فصل اختلافات از طریق داوری‌ای که متکی به اراده ایشان باشد از دست داده اند داوری ناپذیری دعاوی مربوط به معاملات بورس و اختلافات ناشی از مالکیت فکری محل مناقشه است.

از آنجا که این نوع داوری به حکم قانون است و جنبه قراردادی ندارد، داوری اجباری نامیده می‌شود و از این نظر برخی حقوقدانان در تقسیم بندی متفاوتی هیئت داوری بازار اوراق بهادار را نوعی داوری اجباری غیر قراردادی نامیده اند بدین معنا که قانونگذار بدون اینکه قراردادی در میان باشد، اختلافات حاصله از یک نوع خاصی از روابط اشخاص را در صلاحیت داوری قرار داده است (Karimi & Parto, 2018). در حالی که در برخی کشورها داوری بورس حداقل در برخی موارد جنبه قراردادی دارد؛ مثلاً در بورس اوراق بهادار لندن به موجب ماده ۲۵۱ قانون بورس طرفین دعوی حق دارند اشخاصی به جز داورهای معین شده به وسیله هیئت رئیسه را به عنوان داور انتخاب کنند. صرف نظر از اختلافی که در خصوص ماهیت این نهاد وجود دارد به نظر می‌رسد، بتوان آن را نوعی مرجع قانونی خارج از دادگستری^۲ نامید و نه یک مرجع نهاد داوری؛ زیرا اساساً داوری ریشه در توافق اراده طرفین دارد و معمولاً ناشی از یک قرارداد خصوصی است؛ بی آنکه دولت چنین وظیفه‌ای را به داوران یا طرفین اختلاف تحمیل نماید (Safaei, 2013).

در قانون بازار اوراق بهادار مرجع رسیدگی به درخواست ابطال رأی هیئت مزبور مشخص نیست. لازمه تشخیص مرجع ذی صلاح در رسیدگی ملاحظه و ورود به مبانی سازمان بورس و همچنین حدود اختیارات هیئت داوری احصا شده در این قانون است با این وصف مطابق ماده ۳۶ قانون بازار اوراق بهادار قانونگذار رسیدگی به موضوع فعالیت حرفه‌ای طرفین اختلاف را در صلاحیت هیئت داوری برشمرده و ضمناً طبق ماده ۵ همان قانون بورس مؤسسه عمومی غیر دولتی شناخته شده است و تشکلهای آن نیز خود انتظام هستند. درباره قابلیت اعتراض و

^۱ دادنامه شماره ۱۸۳ شعبه ۲۷ دادگاه عمومی حقوقی -تهران- دادنامه شماره ۱۰۹۸ شعبه ۱۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران

^۲ برای توضیح بیشتر باید گفت با توجه به شباهتی که هیئت داوری مذکور به شوراهای حل اختلاف مصرح در قانون کار دارد می‌توان از آن به عنوان یک مرجع قضائی غیر دادگستری نام برد. ضمن اینکه رأی این هیئت حتی با توافق طرفین اعتبار خود را از دست نمیدهد؛ زیرا منشاء اعتبار آن قانون است و نه توافق طرفین که این مورد نیز از تفاوت‌های مهم این مرجع با داوری است که زائیده توافق طرفین است.

درخواست ابطال آرای صادره از مرجع حل اختلاف موضوع ماده ۳۷ قانون مذکور و همچنین مرجع رسیدگی به درخواست ابطال سه دیدگاه وجود دارد. دیدگاهی که آرای مزبور را قطعی و غیر قابل اعتراض میدانند؛ دیدگاهی که در عین قابل اعتراض دانستن این آراء دادگاه‌های عمومی را مرجع اعتراض تلقی می‌کند و سرانجام دیدگاهی که با توجه به عمومی تلقی شدن شخصیت سازمان بورس مرجع رسیدگی به آرای موضوع ماده ۳۷ قانون بورس را موضوع ماده ۳۷ قانون دیوان عدالت اداری میدانند.

جایگاه گسترش قلمرو داوری و شرایط اعمال دکترین غیر طرف قرارداد داوری (شخص ثالث) و طرف قرارداد داوری در حقوق انگلستان

بررسی رویه قضایی و داوری نشان می‌دهد که عامل کلیدی اعمال این دکترین وجود رضایت است. پس دادگاه‌ها و دیوانهای داوری تنها در صورتی موافقت نامهی داوری را بر طرف غیر قراردادی به کار می‌بندند که احراز نمایند این طرف به موافقت نامه رضایت داده است بدین لحاظ موافقت نامه داوری. در زمینه دکترین گروه شرکت‌ها به طور ویژه از منظر قراردادی به عنوان یک قرارداد عادی در نظر گرفته می‌شود که این بررسی نشان خواهد داد تنها اشخاصی که رضایت داده اند نسبت بدان ملتزم می‌شوند و به عنوان استثنایی بر اعتقاد به اعتبار و تاثیر مستقل موافقت نامه‌های داوری بین‌المللی که در ادامه بحث می‌گردد، غلبه رکن رضایت در عمل هرگز با اعمال دکترین گروه شرکت‌ها مورد خدشه واقع نشده است. با وجود این از لحاظ رکن، رضایت دو رویکرد استثنایی نسبت به اصل لزوم احراز رضایت اتخاذ شده است. رویکرد نخست از اساس ضرورتی بر وجود دکترین گروه شرکت‌ها نمی‌بیند؛ زیرا در این دکترین نیز عامل کلیدی همان وجود رضایتی است که پیرو قواعد عمومی قراردادها در راستای تعیین تکلیف نسبت به شمول موافقت نامه داوری بر طرف غیر قراردادی کافی خواهد بود (Hunter et al., 2004). قواعد عمومی ناظر بر انعقاد و تفسیر قراردادها در هر نظام حقوقی وجود دارد. پس مناسب است که محاکم به جای استناد به دکترین گروه شرکت‌ها، اصول حقوقی نمایندگی^۱ یا اصول حاکم بر تنفیذ قرارداد^۲ تئوریهای شخص ثالث منتفع^۳ و اصول کلی تفسیر^۴ را اعمال نمایند بر مبنای این نظر دکترین گروه شرکت‌ها مبهم و گمراه کننده است.^۵

^۱ برای نمونه بنگرید به

ICC case no. 4402 of 1983, (1984) Com Arb

این امر مورد بررسی قرار گرفت که آیا موافقت نامه داوری که از سوی رییس هیات مدیره شرکت تابع امضا شده است، می‌تواند بر مبنای اصول نمایندگی بر شرکت مادر نیز اعمال شود البته محکمه از چنین نتیجه‌ای خودداری و رزید؛ زیرا رییس هیات مدیره نمی‌توانست به نیابت از شرکت مادر اقدام کند و به عبارت دیگر، سمتی از سوی شرکت مادر نداشت دیوان عالی فدرال سوییس نیز در دعوی Decision of the Fedral 222, 2007, Superme Court, 10 October 1979, Cartier Cited in: Poudret. کننده و مدیر گروه نمی‌تواند شرکت‌های گوناگون گروه را ملزم نماید مگر آن که ثابت شود به عنوان نماینده هر شرکت اقدام کرده و اختیار اقدام به نمایندگی از سوی آنها را داشته است.

^۲ See: for example, ICC case no 4504 of 1985-1986, (1986) 113 JDI (Clunet), p. 1118. ICC case no 2375 of 197

^۳ See: for example award in ICC case no 2375 of 1975, in ICC arbitral awards 1974-1985 Derains, Y., & Jarvin, S. (1985). *ICC Arbitral Awards 1974-1985*. , p. 259; or award in ICC case no 6519 of 1991, (1991) 118 JDI (Clunet), p. 1065

^۴ For example, ICC case no. 1434 of 1975, ICC Arbitral Awards 1974-1985 Jarvin, S., & Derains, Y. (1990). *ICC Arbitral Awards 1974-1985*. , p. 264

^۵ برخی گفته اند که این دکترین بر مبنای دلایل متعددی باید مطرود شناخته شود؛ زیرا قواعدی که بر پایه این دکترین تنظیم شده و گسترش یافته مبهم است و امکان اعمال روشن دکترین را مهیا نمی‌نماید. همچنین اصل اساسی نسبی بودن قرارداد بر مبنای این دکترین به نحو گمراه کننده‌ای کمرنگ شده

در مقابل بر اساس رویکرد دوم این دکترین مبنای تئوریک مهمی در داوری بین المللی به شمار می‌آید مطابق این نظر وجود روابط شرکتی قوی میان چندین شرکت یک گروه عاملی است که از سوی محاکم در راستای تصمیم‌گیری درباره این که اعضای غیر قراردادی گروه به داوری رضایت داشته اند یا خیر باید در نظر گرفته شود (Derains & Schaf, 1985). بر این اساس، وجود ساختار شرکتی نشان از اراده‌ی ضمنی اعضای غیر قراردادی چنین گروهی نسبت به داوری خواهد داشت. به عبارت دیگر دکترین گروه شرکت‌ها می‌بایست از سوی محاکم به عنوان عامل تسهیل‌کننده‌ای برای احراز رضایت ضمنی طرفین غیر قراردادی به کار گرفته شود. در زمینه رویکرد دوم ملاک و معیار مشخصی از سوی رویه قضایی و داوری در راستای احراز رضایت ضمنی طرفین غیر قراردادی نوآوری و گسترش یافته است هنگامی که این شرایط موجود باشد معمولاً محاکم رضایت طرف غیر قراردادی نسبت به داوری را موجود فرض کرده و موافقت نامه داوری را شامل حال اعضای غیر طرف قراردادی گروه شرکت‌ها با استناد به دکترین یاد شده نموده اند.^۱

• جایگاه گسترش قلمرو داوری به اشخاص ثالث از منظر رویه قضایی حقوق انگلیس

دادگاه انگلستان در تعیین این مسئله که آیا توافق نامه داوری در مورد شرکت مادری که توافق داوری را امضا نکرده؛ قابل اعمال است یا نه بیان نموده که و به حدی رابطه این دو شرکت ارتباط تنگاتنگی است که می‌توان داوری را در مورد ثالث تسری داد^۲ به عبارتی وجود رابطه نزدیک بین شرکت‌ها عامل این تسری است.^۳ یکی از چند تصمیمی که نشانگر استفاده عملی از این دکترین خرق حجاب است؛ یکی از دعاوی است که در آن ادعای غیر امضا کننده مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت و مرجع رسیدگی با استناد به مفاد بند ۱ قانون داوری (۱۹۷۵)، انگلستان بیان نموده داوری باید به صورت همه جانبه^۴ بررسی شده و دلیلی وجود ندارد که تفسیر محدود به قانون گردد^۵. تسری شرط داوری به شرکت‌های اصلی و فرعی گروه واحدی که موافقت نامه داوری را امضا کرده بوده در جایی که شرکت اصلی یا فرعی نقش فعالی در انعقاد و اجرای قرارداد بازی می‌کند با این استدلال است که موافقتنامه با گروه بوده و نه با عضو واحدی از گروه. در چنین مواردی خلاف حسن نیت و واقعیت اقتصادی است که با شرکت‌های یک گروه به منزله اشخاص حقوقی مجزایی رفتار شود این استدلال به روابط میان یک دولت و شرکت نفت و تجاری آن تسری داده شده است. این تسری در صورتی موجه است که قانون حاکم بر شرکت‌ها امکان کنار زدن حجاب شخصیت حقوقی را بدهد یا شرکت‌ها به ظاهر کارگزاری و نمایندگی شرکت دیگر را ایجاد کرده باشند یا چنین وانمود شده باشد که اختیار نمایندگی آن را دارند (Liu, 2012).

است؛ و دیگر این که، دلیلی برای انحراف از رویکرد سنتی که به نحو بهتر و بیشتری از قطعیت و قابلیت پیش بینی برخوردار است، ارائه نمیدهد و این تئوری آشکارا مخالف خواست صریح طرفین است.

^۱ برای مثال در دعوی ICC Bull 2 (1991) 2 ICC case no. 6000 of 1988,2. اعمال موافقت نامه داوری بر شرکت غیر طرف قرارداد پذیرفته شد؛ اگر چه که انتقال قرارداد اصلی یا داوری به این شرکت احراز نشد. همچنین در دعوی ICC case 6519 of 1991, (1991) JDI (Clunet).
^۲ p 1065 اعمال موافقت نامه داوری بر شرکت غیر طرف قرارداد پذیرفته شد، اما به صراحت بر این امر نیز تاکید گردید که اصول نمایندگی بر این پرونده قابل اعمال نبوده است.

² See: Roussel-Uclaf G. D. v. Searle & Co. Ltd., (High Court Of Justice, Chancery Division 1977) in Yearbook Commercial Arbitration, Vol. IV P. Sanders ed., Kluwer Law and Taxation Publishers, Deventer/Netherlands.

³ Astra Oil Co Inc. v Rover Navigation Ltd ۱۰۰. Astra Oil Co Inc. v Rover Navigation Ltd.

⁴ through or under"

⁵ decision in Roussel-Uclaf. Arbitration, vol. IV., 199, pp. 19. [online]. Available at: www.kluwerarbitration.com.

Accessed. ۶ ۲۰ ۱۴

البته در خصوص توجه به مسئله رضایت ضمنی با توجه به اوضاع و احوال موجود در دعوا حقوق انگلستان رویه قابل توجهی ندارد دلیل این مسئله توجه بیش از حد این نظام به اصل نسبیّت^۱ است. اما در برخی دعاوی بیان شده که قانون انگلیس ایجاب می‌کند که قصد طرفین به داوری باید به وضوح نشان داده شود و به راحتی استنباط نمی‌شود در پرونده دیگری نیز بیان شده که قانون انگلیس به دادگاه اختیار تحمیل داوری به کسی را نداده است. دادگاه عالی پادشاهی انگلستان نیز در رای در این حوزه بیان نموده که قبل از این نیز در دادگاه فرانسه عنوان شده که شخص ثالث طرف ناشناس در این قرارداد است؛ هر چند داوری بین المللی یا اصول فراملی اعمال می‌شود؛ اما این مسئله: به عدالت و انتظارات معقول تجاری نزدیک‌تر است که این فرد خارج از دایره داوری فرض شود.

• جایگاه گسترش قلمرو داوری به اشخاص ثالث از منظر رویه قضایی حقوق ایران

در قانون داوری تجاری بین المللی، ایران امکان ورود ثالث در جریان داوری را پیش بینی نموده اما دو شرط را نیز عنوان نموده است؛ اول آنکه وارد ثالث قرارداد داوری آیین داوری و نیز داور یا داورانی را که مشغول رسیدگی هستند بپذیرد و اینکه اصحاب دعوا ایرادی به ورود او نکنند؛ لذا ورود و جلب ثالث مقرر شده در واقع پیش بینی نوعی داوری چند طرفه است که هم رضایت اصحاب اصلی دعوا و هم موافقت ثالث را باید داشته باشد. بعد از صدور رای نیز ثالث امکان اعتراض را نیز دارد.

اما رویه قضایی در این حیطه متفاوت است؛ بر اساس نظر اصلی و رایج بین دادگاه‌ها این است که مرجع اصلی حل و فصل اختلافات تظلم خواهی دادگاه است و داوری استثنا، لذا آثار توافق محدود و محصور به طرفین بوده و با توجه به استثنائی بودن حل و فصل اختلافات در داوری نمی‌توان آن را به دیگران تسری داد.

در دادنامه شماره دادگاه تجدید نظر استان تهران دادنامه ۹۶۵ - مورخ ۱۶/۰۶/۱۳۸۲ شعبه (۲۷) بیان شده: تعیین داور و ارجاع به داوری نسبت به اشخاص ثالث موثر نیست (Zandi, 2010).

در نمونه‌ای از این آرا شماره دادنامه قطعی ۹۳۰۹۹۷۰۲۲۱۵۵۰۰۷۲۶ مورخه ۱۳۹۳/۰۶/۲۹) گفته شده مستند به بند ۲ ماده ۴۸۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی با توجه به اینکه قانون گذار در صورت فوت احدی از طرفین قرارداد داوری امر داوری را قابل تسری به وراث و قائم مقام قانونی ندانسته به طریق اولی شخص ثالثی که در قرارداد متضمن شرط داوری مدخلیتی ندارد، متعهد به شرط داوری نیست. در این رأی دادخواستی مبنی بر صدور حکم بر ابطال رأی داوری مطابق ماده ۴۸۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی تقدیم که به این شعبه ارجاع گردیده است که دادگاه بیان نموده شرکت مزبور در قرار داوری فاقد هرگونه مدخلیت می‌باشد... و ردپایی از این شرکت در قرارداد داوری نیست... ورود به روابط قراردادی مابین خواننده و شرکت الف.ش. ورود هیئت داوری به موضوع است که در حیطه صلاحیت و اختیارات ایشان نیست... خارج از حدود اختیارات داوران است".

با تجدید نظرخواهی از رای دادنامه شماره ۹۲۰۲۹۱ مورخ ۹۱/۱۲/۲۵ صادره از شعبه ۸۷ دادگاه حقوقی تهران در شعبه ۱۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران) دادگاه بیان داشته که... اقدام و اظهار نظر وی نسبت به اشخاص ثالثی که مدخلیتی در تنظیم قرارداد و پیش بینی امر داوری در صورت حصول اختلاف نداشته اند برخلاف اراده و نیت طرفین قرارداد و نیز مخل حقوق اشخاص ثالث بوده که نیاز به اذن و رضایت آنان داشته ملاحظه می‌گردد قانون گذار حسب بند ۲ ماده ۴۸۱ قانون آیین دادرسی مدنی حتی در صورت فوت احدی از طرفین قرارداد داوری، امر داوری را قابل تسری به وراث و قائم مقام قانونی ندانسته چه رسد به اینکه بتوان شخص ثالث را که در ارتباط و قرارداد تنظیمی فیما بین

¹ "doctrine of privity of contract."

مدخلیتی ندارد وارد موضوع نموده و داوری را بوی نیز تعمیم داد...". در خصوص انتقال قرارداد داوری نیز می‌توان به رای شماره دادنامه در رأی ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۱۵۰۰۵۵۱ به تاریخ ۱۳۹۲/۵/۷ از شعبه ۶ دادگاه حقوقی اسلامشهر بیان شده که بیان داشته قرارداد داوری قائم به طرفین قرارداد بوده و در صورت انتقال موضوع قرارداد داوری به شخص دیگری از آنجا که منتقل الیه قرارداد داوری را امضاء ننموده، ملتزم به آن نیست.

بدین ترتیب که دادگاه بیان نموده.... با توجه به اینکه هیچ دلیلی مبنی بر تعلق وام به نام خواننده ردیف دوم نمی‌باشد.... و طبق استعلام بانکی و عرف و قانون نظر به اینکه وام بانکی به نام ایشان می‌باشد و ایشان می‌توانند اشخاص دیگری را به بانک معرفی و انتقال دهد. در نتیجه لذا مستنداً به مواد، ۱۹۴، ۱۹۸، ۵۱۵، ۵۱۹، ۵۱۵، ۵۱۹، ۲۲۱ و ۲۲۳ و ۲۲۵ قانون مدنی و مواد ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ قانون ثبت، مداخله ثالث را قبول ننموده است شعبه ۶ حقوقی اسلامشهر).

دادگاه تجدیدنظر استان نیز در اعتراض نسبت به دادنامه شماره ۱۵۰۰ مورخ ۹۱/۱۱/۲۱ شعبه ۶ دادگاه حقوقی اسلامشهر بیان داشته.... با توجه به اینکه تجدید نظر خواننده قرار داد داوری را امضاء نموده که ملازم با الزام مشارالیه باشد و با توجه به اینکه امضاء ایادی سابق در فرض ظهور هم به لحاظ اینکه داوری منتهی به صدور رأی نگردیده، در حق آن‌ها مؤثر در مقام نمی‌باشد، فلذا از این حیث ایراد مذکور صحیح نمی‌باشد... (شعبه ۱۵ دادگاه تجدید نظر استان تهران). در رأی دیگری دادگاه بدوی ۹۳۰۹۹۷۰۲۲۱۵۰۰۷۲۶ مورخ ۱۳۹۳/۰۶/۲۹ صادره از شعبه ۸۷ دادگاه حقوقی تهران، بیان نموده: "با توجه به بند ۲ ماده ۴۸۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی و با توجه به اینکه قانون گذار در صورت فوت احدی از طرفین قرارداد داوری امر داوری را قابل تسری به وراثت و قائم مقام قانونی ندانسته به طریق اولی شخص ثالثی که در قرارداد متضمن شرط داوری مدخلیتی ندارد، متعهد به شرط داوری نیست. این دادگاه بیان نموده قرار فیما بین مشارالیه مانع حضور غیر از ایشان در فرآیند دادرسی نزد داوران محترم می‌باشد.... اگر شخص ثالثی قصد حضور در پرونده داوری را داشته باشد و یا اطراف داوری قصد دخالت شخص ثالثی در جریان داوری را داشته باشند محتاج وضع قرار جدید مابین اطراف داوری و ثالث خواهد بود، که در مانحن فیه تاکنون دلیل یا مدرکی ارائه نشده است که ثالثی با رعایت ترتیبات حقوقی و قراردادی در امر داوری شرکت نموده است."

در دادنامه قطعی ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۰۱۰۱۴۶۶ مورخ ۲۸/۱۰/۱۳۹۲ شعبه ۱ دادگاه تجدید نظر استان تهران نیز اعتراض ثالث در دعوی را رد نموده است.

رأی دادگاه بدوی رأی دادگاه بدوی طی دادنامه قطعی شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۰۳۰۱۴۱۱ مورخه ۲۲/۱۰/۱۳۹۲ صادره از شعبه ۲۳ دادگاه حقوقی تهران) به تفاوت اعتراض ثالث نسبت به حکم و اعتراض ثالث اجرایی اشاره نموده و بیان شده اعتراض ثالث نسبت به حکم دادگاه در صورتی ممکن است که محکوم به عین معین بوده و مورد ادعای شخص ثالث باشد اما اگر شخص ثالث صرفاً نسبت به مال توقیف شده در مرحله اجرای یک حکم با محکوم به کلی اعتراض داشته باشد باید به صورت اعتراض ثالث اجرایی مشمول ماده ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی اقدام کند.

در دادنامه شماره ۳۲۶ مورخ ۹۲/۳/۱۰ شعبه ۳ دادگاه تجدیدنظر استان تهران و دادنامه قطعی (۹۲۰۹۹۷۰۲۲۱۵۰۰۲۴۰) رأی دادگاه بدوی در مورخه ۱۳۹۲/۰۳/۰۱) نیز عنوان شده قرارداد بین افراد در مورد انتقال تعهد پرداخت اقساط دین وام بانکی اثری نسبت به داین ندارد و مدیون نمی‌تواند به استناد قرارداد بادیگری از انجام تعهدات در مقابل داین امتناع کند همچنین مدیون مکلف به اجرای تعهد در زمان و موعد مورد

توافق بوده و داین متعهد به مطالبه تعهد در زمان مورد توافق نیست بنابراین هرگونه خسارت ناشی از تأخیر در اجرای تعهد، متوجه متعهد است. (رئیس شعبه ۱۲۶ دادگاه حقوقی تهران و تأیید در شعبه ۱۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران).

نتیجه گیری

داوری تجاری بین المللی دارای هر دو ویژگی قراردادی و قضایی است و غالب کشورها گرچه با پذیرش برخی کنوانسیون‌های بین المللی و الحاق به آن‌ها خود را با نیازهای جامعه جهانی هماهنگ نموده اند اما هنوز بر نظم عمومی و هماهنگی آراء با سیاستهای عمومی خود تأکید دارند. رضایت از ارکان هر قرارداد است و قرارداد داوری نیز از این امر مستثنا نیست. زمانی که شخص به این امر رضایت می‌دهد که اختلاف وی از طریق داوری حل و فصل، گردد، از حق خود در مراجعه به مراجع قضایی رسمی چشم پوشی می‌کند؛ بنابراین این مسئله که آیا وی به این انصراف رضایت داشته یا خیر بایستی محرز گردد. در تعمیم موافقتنامه داوری، مهمترین مسئله احراز رضایت ثالث است به عبارت دیگر در صورتی می‌توان موافقت نامه را به شخص ثالث تعمیم داد که علیرغم عدم امضا در حین تشکیل قرارداد، بتوان رضایت وی را به نحوی محرز نمود.

در فقه امامیه نظریه مشهور فقها تعیین ماهیت قضائی برای داوری بوده و داوری را قضاوت تحکیمی دانسته اند و نظریه توکیل یا قراردادی بودن ماهیت داوری بدلیل توالی فاسد متعدد مردود است از جمله توالی فاسد این نظریه می‌توان به ضرورت رعایت غبطه موکل توسط داور (وکیل وی) اشاره نمود که این امر با اصل بی طرفی و استقلال داور منافات دارد و یا به قابلیت عزل و کیلان بدلیل جائز بودن عقد وکالت اشاره نمود که در نتیجه آن هر کدام از طرفین می‌توانند در هر مرحله رسیدگی و در هر جا احساس کنند تصمیمی که داور می‌خواهد بگیرد به ضرر آن‌هاست، وی را عزل نمایند. ماهیتی که فقها برای داوری مطرح کرده اند (ماهیت قضائی) حیظه حل و فصل اختلاف در قلمرو یک کشور و بصورت داخلی می‌باشد و انتقاداتی که نسبت به این نظریه شده است غالباً به دلیل رواج داوری تجاری بین المللی در عصر کنونی می‌باشد که طرفین تابعیتهای مختلف دارند یا در کشوری غیر از کشور متبوعشان اقدام به تجارت و ارجاع اختلاف به داوری نموده‌اند که در این موارد مطابق مقررات بین المللی در مواردی امکان حاکم گرداندن قوانینی را بر موضوع اختلاف و بر روند رسیدگی دارند.

اگرچه مفهوم و ماهیت داوری در نظامهای حقوقی کنونی و به ویژه نظام حقوقی ایران دارای تفاوت‌هایی با نهاد قاضی تحکیم در فقه اسلام دارای تفاوت‌هایی با نهاد قاضی تحکیم در فقه اسلامی است به نظر می‌رسد شباهت‌های در فقه اسلامی است، به این دو نهاد بیش از تفاوت‌های آنان باشد؛ چراکه رضایت طرفین بر امر داوری که گرانیگاه و اصلی‌ترین عنصر مشروعیت نهاد داوری در نظام‌های کنونی است، در فقه اسلامی به رسمیت شناخته شده و در عین حال در تمامی متون فقهی نیز بر این امر تأکید شده است.

هر چند آرای داوری انگلستان، بویژه در داوریه‌های داخلی گاه دستخوش مداخله در یافته‌های موضوعی خصوصاً به استناد معیار فقدان مبانی اثباتی برای یافته‌های موضوعی» بوده، اما تصریح مقنن به اختیارات وسیع داوران در خصوص ادله و محدودیت پژوهشخواهی به امر حکمی ممنوعیت چنین نظارتی را منطقی تر می‌سازد حال آنکه در داوری داخلی ایران معیار قوانین موجد حق و فقدان مقرراتی صریح در مورد اختیارات داوران نسبت به ادله زمینه مداخله در مطلق مسائل حکمی ولو در خصوص قواعد مربوط به ادله و روند کشف وقایع را فراهم می‌آورد گذشته از انتقاداتی که ممکن است نسبت به این امر وارد باشد؛ با این وجود اصل نهایه بودن تصمیمات داور و روح، مقررات بویژه آموزه ماده ۳۷۴ ق.آ.د.م، اقتضا دارد تا در خصوص معیارهای حکمی که اعمالشان به ظاهر به روند کشف وقایع مربوط است مداخله دادگاه صرفاً به اشتباهات آشکار داور محدود شود؛ همچنین تفسیری که از بند ۵ ماده ۳۷۱ ق.آ.د.م ارائه شد می‌تواند استثنائاً و منحصرأ جواز نظارت بر استفاده از ادله

نوعاً مرتبط و مؤثر را فراهم سازد که این نظارت نیز متمایل به نظارتی شکلی و محدود به چهارچوب گزارش خود داور است؛ به علاوه داور اصولاً در اخذ تفسیر چنین ادله‌های نیز آزاد است و امکان مداخله در تشخیص وی صرفاً در چهارچوب معیار ماده ۳۷۴ ق.آ.د.م متصور است. در خصوص امکان یا عدم امکان تعمیم داوری دیدگاه‌های مخالف و موافقی وجود دارد. انعطاف‌پذیری حقوقی به اشخاص ثالث این اجازه را می‌دهد که علیرغم فقدان موافقت نامه به داوری مراجعه نمایند و از سوی دیگر، در صورت بروز اختلاف، طرفین قادر به تعیین کانال صحیحی برای حل اختلاف نیستند به نظر می‌رسد که بهترین راه حل این است که در اعمال نظر نسبت به تعمیم داوری به اشخاص ثالث اصول کلی رضایت و نسبی بودن قرارداد مورد توجه قرار گیرد؛ از این رو از بین نظریات و روش‌های ارائه شده روشی که به هدف تأمین رضایت شخص ثالث یا غیر امضاکننده نزدیکتر است، مقبول است؛ زیرا حل و فصل اختلاف از طریق داوری در حقیقت استثنایی بر قاعده صلاحیت مراجع قضایی به شمار می‌آید که باید تا حد امکان در محدوده خود تفسیر و مراعات گردد؛ دادگاه‌ها و مراجع داوری نباید بیش از اندازه از خود آزادی و انعطاف نشان دهند و باید یک حد مشخص از سختگیری برای رسیدن به یک موضع حقوقی خاص، رعایت شود. از سوی دیگر نباید به صورت مضیق با مسئله برخورد شود زیرا مانعی در جهت کارآمدی داوری به عنوان روشی مناسب بخصوص در حل و فصل اختلافات بین‌المللی محسوب می‌شود. به نظر می‌رسد روشی که در آن به عنصر رضایت توجه بیشتری شده، روش استاپل است در نظام حقوقی ما نیز علاوه بر آنکه وجود عنصر رضا در تمامی قراردادها بسیار مورد تأکید و توجه است از مقررات قانون داوری تجاری، گرایش قانونگذار ما به شناسایی عنصر رضایت هرچند ضمنی و غیر کتبی در موافقت نامه داوری آشکار است. از طرفی روشی که برای ذینفع تعمیم بهتر بوده و به تحقق تعمیم کمک می‌کند، روش تلفیقی است.

از جمله مسائلی که در نظام حقوقی ایران داوری‌پذیری آن‌ها مورد تردید بوده و یا صراحتاً شرایط مقتضی جهت رجوع مختلف نظرات حقوقی و دکترین با به داوری بیان نشده است. این ابهامات رویه قضایی مختلف، نظر را در نظر استدلال‌های متفاوتی را به وجود آورده است که در این مقاله سعی شد، نظریات مختلف در خصوص داوری‌پذیری موضوعات مورد بررسی قرار گیرد تا نقاط قوت و ضعف هر یک از نظریات آشکار گردد. همچنین تأثیر و نفوذ این نظریات در رویه قضایی و نحوه تصمیم‌گیری دادگاه‌های ایران تا حدودی مورد بررسی قرار گرفت مبهم بودن داوری‌پذیری موضوعات مانعی برای توسعه تجارت بین‌المللی تلقی می‌گردد و نیز مانع جذب سرمایه‌گذاری خارجی است. لذا با توجه به اینکه سکوت و خلاء قانونی آثار نامطلوبی دارد و می‌تواند منجر به پایمال شدن حقوق اشخاص شود. بازنگری و اصلاح قانون در زمینه داوری‌پذیری این قبیل موضوعات در نظام حقوقی ایران کاملاً ضروری به نظر می‌رسد.

دکترین گروه شرکت‌ها نتیجه حقوق داوری است و به دنبال تلقی مجموعه‌ای از شرکت‌های مرتبط با هم به عنوان گروهی مستقل است که تعهد یکی از اعضا دیگر اعضا را نیز متأثر مینماید؛ بی آن که نیازی به ایجاد شخصیت حقوقی جدیدی برای گروه باشد. در حقوق ایران ظاهر مواد قانونی که به چگونگی ورود شخص ثالث در داوری توجه دارد نشان می‌دهد که جز با توافق جدید این شخص و طرفین واقعی قرار داد مرجع رسیدگی‌کننده صلاحیت تصمیم‌گیری پیرامون تجویز دخالت شخص ثالث را ندارد و صرفاً می‌تواند احراز کند که شخص ثالث یکی از طرفین موافقت نامه داوری بوده است. اعمال دکترین گروه شرکت‌ها بر دو مبنا قابل تحقق است؛ مبنای نخست به دنبال کشف و استخراج رضایت ضمنی اعضای غیر طرف موافقت نامه داوری است؛ و مبنای دوم با در نظر گرفتن نقش مؤثر و فعال این اعضا در جریان انعقاد، اجرا و خاتمه قرارداد به گسترش قلمرو داوری بر آنان اقدام مینماید. مبنای نخست نسبت به نظریه‌های سنتی استقلالی ندارد؛ زیرا تکرار مفاد اصل نسبت قراردادی است؛ در حالی که مبنای دوم، با احراز روابط سازمان‌دهی و منظم شده میان اعضا نقش مؤثر اعضای غیر طرف موافقت نامه

و آگاهی طرف دیگر قرارداد از این امر فرایند داوری میان طرفین قراردادی را بر اشخاص غیر قراردادی که همانا اعضای گروه باشند، گسترش و توسعه می‌دهد.

در خصوص کشورهای خارجی مورد بحث به استثنای انگلستان کلیه مراجع قضایی می‌پذیرند که می‌توان با رضایت ضمنی و یا مشارکت فعال ثالث در قرارداد که نشان از رضایت ضمنی است از تسری شرط داوری پشتیبانی نمود؛ با این حال تصمیم‌گیری در هر مورد بسته به عوامل مختلفی که در هر موضوع سنجیده می‌شود؛ صورت می‌گیرد. با این حال قبول نظریه گروه شرکت‌ها نیز در جهت اثبات رابطه بین شرکت مادر و فرعی قابل توجه است.

آنچه در نظام حقوقی ایران در خصوص موضوع دیده می‌شود؛ وجود آرای سلیقه‌ای محاکم می‌باشد، امری که تشتت آرا را در بر دارد و در مواردی سبب بی عدالتی و تضییع حق می‌گردد لذا لازم است که در این خصوص اولاً رویه قوانین حاکم بر حقوق داخلی و داوری تجاری بین المللی یکسان گردد؛ در ثانی در خصوص موضوع به طور دقیق و صریح امکان تسری داوری به ثالث تعیین و شرایط آن مقرر شود.

درست است که توسعه شرط داوری حول محور قصد واقعی طرفین در التزام غیر امضا کننده به قرارداد داوری است و اگر به نحوی از انحاء، قانونی قصد و رضای طرفین به ویژه غیر امضا کننده، به داوری احراز گردد، امکان استناد آن‌ها به قرارداد داوری وجود دارد این امر در جهت رعایت انصاف و عدالت و جلوگیری از سوء استفاده برخی اشخاص ذینفع در قرارداد اصلی از عدم امضای قرارداد داوری با استفاده از تئوری‌های مختلف است که نظام ایران نیز بایستی با استناد به آن‌ها در صدد اصلاح مقررات این حوزه و پیش بینی این امر برآید.

در حال حاضر مسأله حضور اشخاص ثالث در فرایند داوری با ابهامات و موانعی روبروست. به طوری که حضور اشخاص ثالث در داوری به معنای آن است که با آن‌ها باید همانند اطراف قرارداد برخورد شود که از این امر با عنوان تسری داوری به اشخاص ثالث یاد می‌گردد مانع اصلی آن است که داوری روشنی توافقی است و طرفین باید به آن رضایت داده باشند. حال آنکه در خصوص اشخاص ثالث احراز چنین امری به آسانی میسر نیست.

برخلاف رویه سابق امروزه رضایت شخص ثالث یا غیر امضاء کننده با اینکه شرط ضروری برای ورود به داوری است؛ اما با توجه به اصولی چون جلوگیری از بی عدالتی، ثالث با اینکه هرگز موافقت خود را با داوری اعلام نکرده می‌تواند در جریان داوری حضور داشته باشند. به عنوان راه حلی برای مسئله دادگاه‌ها و نویسندگان حقوقی نظریه‌های مختلفی را در مورد این موضوع بیان نموده اند،

در خصوص مبانی و روشهای تعمیم موافقت نامه داوری به شخص ثالث دیدگاه‌های مختلفی بیان شده، مخالفین تعمیم به یکی از اصول حاکم بر عقود است اشاره نموده و بیان داشته اند قرارداد فقط نسبت به طرفین آن و قائم مقام قانونی ایشان دارای اثر است در نتیجه فقط طرفین قرارداد و قائم مقام قانونی ایشان از آن منتفع می‌گردند و تنها آنان می‌توانند درباره آن عقد به عنوان ذی نفع در دادگاه طرح دعوی نمایند. همچنین هیچ کس خارج از عقد، مسئولیت و تعهدی نسبت به اجرای آن نخواهد داشت. بر این اساس ثالث متعهد و ملتزم به امری است که طرف آن نبوده است. حال آنکه درست است که اصل نسبی بودن قراردادها باید مورد قبول واقع گردد، اما تسری شرط داوری به ثالث منافی این مسئله نیست؛ زمانی می‌توان گفت این اصل نقض شده که قرارداد دامن گیر شخصی شود که هیچ نقشی در شکل‌گیری آن نداشته است؛ اما در خصوص موضوع مورد بحث اراده ضمنی شخص ثالث از اعمال و رفتار وی محرز می‌گردد و یا این مسئله همراه با تجویز قانون است. مضاف این مسئله استثنائی و به صورت محدود قابلیت اجرا دارد. در صورت حضور فعال و اساسی شخص ثالث در مذاکره یا اجرای قرارداد اصلی و وجود قرینه‌ای بر آگاهی وی از موافقت نامه داوری تعمیم موافقت نامه داوری در جهت منصفانه بودن جریان رسیدگی و اجتناب از

رسیدگی‌های موازی امری کاملاً مقبول می‌باشد. اما با اینکه این نظریه به صورت گسترده در نظام حقوق داوری بین المللی مورد قبول واقع شده است؛ در حقوق داوری داخلی ایران پذیرفته نشده و دلیل آن مبنای مبتنی بر انصاف این قاعده است با نظام حقوق نوشته ایران متفاوت است. آنچه در نظام ایران مورد قبول است اراده اصیل واقعی و کسی است که قرارداد، متعلق به او باشد.

به عنوان یک توصیه باید مجموعه‌ای از قوانین قابل اجرا با دیدگاه مشترک در مورد این موضوع، شکل گیرد اما تا آن زمان شرکت‌هایی درگیر در فعالیتهای تجارت بین المللی باید با دقت قانون قابل اجرا را انتخاب کند چراکه در طول مسیر داوری امکان دخالت اشخاص ثالث با توجه به راه پیش بینی در آن قانون وجود دارد. در خصوص دیوانهای داوری نیز باید گفت با اینکه طرفین امکان تعمیم داوری به شخص ثالث را دارند؛ اما این مسئله باید با مرز محدودی باشد و از سوء استفاده‌ها در این حوزه کاسته شود که این وظیفه مرجع داوری بوده که در هر مورد خاص به درستی تصمیم گیری نماید. آنچه در داوری مهم است؛ توجه به رابطه طرفین و تعهدات متقابل آنهاست که به کشف اراده واقعی ضمنی یا مفروض اطراف قراردادها و اجرای مطلوب عدالت کمک می‌کند. لذا آنچه در دیوان داوری حائز اهمیت است؛ تفسیر اراده مشترک اطراف قراردادها است.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

The subject of arbitration has increasingly gained prominence as a viable alternative to court-based dispute resolution. Arbitration is generally celebrated for its efficiency, confidentiality, and flexibility, making it appealing in commercial and civil disputes (Joneidi & Ghiathvand Qazvini, 2017). However, not all cases qualify for arbitration. Legal stipulations in various jurisdictions, including Iran, restrict arbitration's scope to certain areas, excluding criminal disputes, labor rights, and issues involving state interests (Shahbazi & Farhangpour, 2016). Such limitations highlight the tension between the autonomy of contracting parties and legal constraints on arbitration applicability. This paper explores arbitration practices concerning third-party involvement in Iran, Imami jurisprudence, and English law, comparing judicial practices that shape arbitration boundaries.

Traditionally, legal scholars based on the contractual principle of privity have resisted the extension of arbitration agreements to third parties. This principle posits that only parties who consent to an arbitration agreement are bound by it, excluding non-signatories from its scope (Eizanlou & Mohsen, 2017). Nevertheless, international arbitration has observed a shift where non-signatories may occasionally be included. Certain cases have warranted such extensions, for instance, where third-party participation is essential to resolve multiparty commercial disputes effectively. The notion of binding non-signatories has spurred extensive debate, especially where statutory laws remain silent, and courts interpret arbitration agreements flexibly (Heydarvand, 2020).

Iranian legal practice, rooted in the Islamic legal framework, has a longstanding tradition of amicable dispute resolution. Iran's Civil Procedure Code (Articles 454-501) outlines arbitration as a method

for parties to resolve disputes without involving courts unless public policy dictates otherwise. In commercial transactions, arbitration is often stipulated in contractual clauses, designating arbitration as the preferred resolution mechanism (Joneidi, 1997). However, Iranian courts traditionally uphold privity principles, meaning the arbitration agreement is limited to contracting parties. The imposition of third-party rights within arbitration is rare and occurs only under specific legislative provisions allowing such extensions. Judicial practices have progressively incorporated international norms, such as the UNCITRAL rules, enabling more comprehensive transparency and third-party inclusion (Sheikh Mohammadi et al., 2023).

Comparatively, English law showcases a more flexible stance on third-party arbitration involvement. Cases in English courts have applied the "group of companies" doctrine, whereby affiliated companies under a parent organization may fall under a single arbitration clause when operational interdependencies are evident (Liu, 2012). English law places strong emphasis on the parties' autonomy, guided by the Arbitration Act 1996, which underscores minimal judicial intervention, save for upholding justice and contract intent. English courts prioritize contractual intent and sometimes consider implicit consent if third parties have actively participated in contractual negotiations or the agreement's execution (Derains & Jarvin, 1985). These considerations mark a significant divergence from Iranian law, which maintains a stricter interpretation of privity in arbitration.

The concept of "quasi-arbitration" in Imami jurisprudence further delineates arbitration's scope concerning third-party involvement. Rooted in principles from Islamic legal sources, such as those established by Imam Sadiq, arbitration within Imami jurisprudence requires mutual consent and excludes parties who lack direct involvement in the arbitration agreement (Sarbazian & Ranjbari, 2016). Notably, Iranian law reflects these principles by requiring explicit consent from all parties involved in the arbitration. Certain exceptions exist, including cases where a court deems third-party involvement essential, but overall, third-party arbitration is strictly limited to uphold the parties' mutual intent (Darvishi Hoveyda, 2009). This interpretation of consent aligns with the traditional Islamic jurisprudential stance, which views arbitration as an extension of personal agency.

Expanding arbitration's scope across legal jurisdictions introduces various procedural and substantive complexities. In practice, the English model favors pragmatic approaches that prioritize dispute resolution efficiency, while Iranian law, influenced by Islamic tenets, restricts arbitration to preserve party consent and uphold public order. Instances of international commercial arbitration often demand balancing contractual flexibility with legal limitations, underscoring a need for harmonizing arbitration standards globally (Shiravi, 2014). As the number of transnational disputes increases, both English and Iranian courts encounter challenges in aligning domestic arbitration practices with international conventions.

In conclusion, arbitration's efficacy as an alternative dispute resolution mechanism hinges on a jurisdiction's legal culture, the degree of judicial intervention, and the balance between contractual freedom and regulatory constraints. While Iranian law adheres to strict privity, limiting arbitration agreements to original contracting parties, English law's inclusion of affiliated entities under certain conditions illustrates a more expansive application. The study calls for developing comprehensive guidelines on third-party arbitration, ensuring that contractual freedom is preserved while addressing the practical need for inclusive dispute resolution in complex, multi-party cases.

References

- Amandad, M., & Asadi Kouh Bad Hormoz, P. J. (2015). The Jurisprudential Position of the Private Judicial System Based on the Concept of Consolidation from the Perspective of Imamiyyah Jurisprudence. *Quarterly Journal of Research in Jurisprudence and Islamic Law*(16), 27.
- Born, G. B. (2009). *International Commercial Arbitration*. Kluwer Law International.
- Dammann, A. (2008). Vacating Arbitration Awards for Mistakes of Fact. *The Review of Litigation*, 27.
- Darvishi Hoveyda, Y. (2009). *Alternative Dispute Resolution Methods*. Mizan Publications.
- Derains, Y., & Jarvin, S. (1985). *ICC Arbitral Awards 1974-1985*.
- Derains, Y., & Schaf, S. (1985). Arbitration Clauses and Groups of Companies. *Rev. Dr. Aff Inter'l*, 231.
- Eizanlou, B., & Mohsen, S. (2017). Extending Arbitration Agreements to Third Parties Based on Estoppel Theory. *Legal Journal of the Judiciary*(100), 35.
- Fouchard, O. c., Gaillard, E., & Savage, J. (1990). *Fouchard, Gaillard, Goldman on International Commercial Arbitration*. Kluwer Law International.
- Heydarvand, S. (2020). Comparison of Arbitration in Jurisprudence with Arbitration in International Commercial Arbitration Law. Proceedings of the Third International Conference on Law and Judicial Sciences,
- Houshmand Firouzabadi, H., & Batahayi, F. (2017). An Investigation into the Jurisprudential Nature of Arbitration. *Quarterly Journal of Research in Jurisprudence and Islamic Law*(48), 188.
- Hunter, M., Blackaby, N., & Partasides, N. (2004). *Law and Practice of International Commercial Arbitration*. Kluwer Law International.
- Iranshahi, A. (2013). Violation and Expansion of the Scope of Arbitration Agreements. *International Legal Journal of the Center for International Legal Affairs of the Presidency*, 29(47), 126.
- Jarvin, S., & Derains, Y. (1990). *ICC Arbitral Awards 1974-1985*.
- Joneidi, L. (1997). *Governing Law in International Commercial Arbitration*. Dadgostar Publishing.
- Joneidi, L., & Ghiathvand Qazvini, N. (2017). Arbitrability in the Iranian Legal System with Emphasis on Judicial Precedent. *Comparative Law Journal (Mofid Letter)*, 2, 2.
- Karimi, H. R., & Parto, A. (2018). *Domestic Arbitration Law*. Dadgostar.
- Khajeh-Saravi, G., & Jafaripour Kaluri, R. (2014). Comparative Study of Political Participation in the Two Periods of the Second Pahlavi and the Islamic Republic of Iran. *Iranian Social Science Studies*, 11(40).
- Khodabakhshi, A. (2018). *Litigation Rights (Requirements of Comparative Arbitration Law)* (Vol. 1). Publication Company.
- Leabeater, J., McCafferty, L., O'Sullivan, S., & Purchas, J. (2014). *Civil Appeals*. Sweet & Maxwell.
- Liu, J. (2012). *Comparative International Commercial Arbitration*. Mofid University.
- Merkin, R. (2014). *Arbitration Act 1996*. Informa Law from Routledge. <https://doi.org/https://doi.org/10.4324/9781315819150>
- Mousavi Ardabili, A. K. (2002). *Jurisprudence of the Judiciary* (Vol. 1). Jam'eh al-Mofid - Institute of Publishing.
- Mraz, M. (2009). Extension of Arbitration to Non-signatories: Some Reflections on Some Judicial Practice. *Annals of the Faculty of Law*, 55.
- Rezaei, A. (2018). Analysis of UNCITRAL Transparency Rules in Investment Arbitrations. *International Legal Journal*, 58(35), 261.
- Riskin, L., & Westbrook, J. (1997). *Dispute Resolution and Lawyers*. West Publishing Co.
- Roberts, S., & Palmer, M. (2005). *Dispute Processes: ADR and the Primary Forms of Decision-Making*. Cambridge University Press. <https://doi.org/https://doi.org/10.1017/CBO9780511805295>
- Safaei, S. H. (2013). *International Law and International Arbitration*. Mizan Publishing.
- Sarbazian, M., & Ranjbari, S. (2016). Extending the Scope of Arbitration Agreements to Third Parties and Its Effects. *Legal Studies Journal of Shiraz University*, 8(2), 77.
- Shahbazi, V., & Farhangpour, S. (2016). Arbitrability Types Under Iranian Law. National Conference on the Role of Arbitration in Dispute Resolution,
- Shams, A. (2002). *Civil Procedure* (Vol. 2). Mizan Publishing.
- Sheikh Mohammadi, M., Mohi, M., & Taqizadeh, E. (2023). Extension of the Arbitration Condition to Third Parties in Iranian Law and International Commercial Arbitration. *International Legal Research Quarterly*, 16(60), 11.
- Shiravi, A. a.-H. (2014). *International Commercial Arbitration*. Samt Publications.
- Tang, E. H. M. (2003). *Methods to Extend the Scope of an Arbitration Agreement to Third Party Non-Signatories* Run Run Shaw Library, City University of Hong Kong].
- Zandi, M. (2010). *Judicial Precedent of the Tehran Court of Appeals in Civil Matters*. Jungle Publications.